Kh\_Osool\_SMJS\_980925

بسم الله الرحمن الرحیم

درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری

۲۵ آذر ۱۳۹۸

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

هشتمین حدیثی که در احادیث لاضرر آقای سیستانی ذکر کردند حدیث مشارب النخل هست.

در کنزل العمال از ابی نعیم عن صفوان بن سلیم عن ثعلبة بن ابی مالک آورده انّ رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم قال لا ضرر و لاضرار و انّ رسول الله صلی علیه و آله قضی فی مشارب النخل بسیل الاعلی علی الاسفل حتی یشرب الاعلی ویروی الماء الی الکفین

شاگرد: کفین: اصل نسخه دیدم کعبین بود

استاد: این عبارت کعبین است. اصل نسخه که می‌فرمایید

شاگرد: مصدر. یکی از رفقا می‌دید گمانم کنز العمال بود

استاد: من کنز را مراجعه نکردم. ولی در مصادر دیگر که دیدم من الکعبین هست. کعبین باید باشد.

ثم یصرح۲:۰۲ الماء الی الاسفل و کذلک حتی تنقضی الهوائج

این یغنی الماء هست و یفنی الماء است.

و یغنی الماء هست در بعضی جاها آمد او یفنی الماء. حتی تنقضی الهوائد او یفنی الماء. شاید این هم بهتر باشد.

آقای سیستانی می‌فرمایند می‌فرمایند که این حدیث ظهوری ندارد که بین لاضرر و لاضرار و آن قطعة دوم ارتباطی هست به خصوص با توجه به اینکه اسم پیغمبر هم تکرار شده و یک موقعی از اوّل این بود که لاضرر و لاضرار و قضی فی مشارب النخل لسیل الاعلی علی الاسفل. آنجا ممکن بود شخصی تصور کند که اینها با همدیگر مرتبط هستند. ولی اینها در ارتباط ندارد. که البته این مطلب که، ایشان تعبیر می‌کند لا سیما مع تکرار ذکره صلی الله کأنّ اگر تکرار هم نبود ظهور در ارتباط نداشت.

در حالی که این بحثی که در جلسة قبل داریم ظاهر در ارتباط هستند ولی ارتباط به نحو اینکه کبرایی باشد که این صغرایش باشد از آن ارتباط استفاده نمی‌شود. البته نکتة به خصوص در مورد این مطلب هست که پیداست که این حکم خاصی که در این روایت هست مستند به لاضرر و لاضرار نیست. اینکه حتماً بالایی تا کعبینش آب بخورد بحثش این هست رودخانه که هست، نخلستان بالا تا کعبین، اوّلین بند نخل را کعبین می‌گویند، مثلاً تا مچ بایستد، نمی‌دانم کعبین مراد چی است. کعبین هم اگر باشد، غرضم این جهت هست که این ضابطة خاص، هر جور کعبین را معنا می‌کنیم، این ضابطة خاص ربطی به لا ضرر ندارد. اصلاً دعوا این بوده که چقدر بالایی آب بخورد، چقدر پایینی آب بخورد. پیغمبر گفتند تا کعبینش بالایی، بعد برود پایینی. چه ربطی به لاضرر دارد؟

لاضرر ندارد، می‌خواهد تعیینش بکند. می‌گوید این مقدارش بالایی تا کعبین حق دارد و بیشتر از آن را نمی‌تواند متن کند.

شاگرد:

استاد: کعبین چه خصوصیتی دارد؟

شاگرد: اینجا حق دارد. از بالایی که آب می‌آید در اوّلین باغی که دیوار کشیده آب جمع شده می‌گوید همة این برای من است.

استاد: عیب ندارد. کعبین چه خصوصیتی دارد؟ این حد خاص ربطی به لاضرر ندارد. بحث سر این حدش است اصلاً. دعوایشان سر این بوده، چقدر برای من، چرای برای پیغمبر.

شاگرد: حد منصفانه

استاد: چه منصفانه که حتماً باید کعبین باشد؟ مثلاً یک سانت بالاتر، یک سانت پایین‌تر

شاگرد: سیل را به همه چیز کردند که به همه باید برسد.

استاد: نه، بحث سر این نیست که بالأخره باید یک جوری چیز کرد. یک راه‌حل. ربطی به لاضرر و لاضرار ندارد. پیغمبر تعیین حد کرده، گفته تا کعبینش برای بالایی بقیه‌اش برای پایینی‌اش. تازه پایینی‌اش هم اگر آب کم بود بالایی تا کعبین حق دارد. اینجور نیست که تقسیم بشود. تا کعبین برای بالایی بعد پایینی هر مقداری هم رسید باز تا کعبین تا پایینی. اینها یک حکم تعبدی خاص است. این حکم تعبدی خاص قطعاً به خاطر لاضرر و لاضرار نیست.

شاگرد: شاید به خاطر حجم آب آنجا جمع شده حضرت گفتند کعبین. شاید اگر آب کم‌تری جمع می‌شد حضرت می‌گفتند مثلاً دو انگشت.

به نسبت آن زمان، آن وضعیت آبش که بوده اینقدر ضرر کرده. یک حکم حکومتی موقت بوده

استاد: نه، یک حکمی بوده ربطی به لاضرر و لاضرار ندارد. به آن جهتش کار ندارم که آیا این حکم دائمی یا موقتی است، هر چی می‌خواهد باشد.

بالأخره حکم تعبدی است. حکمی است که شارع تعیین کرده. این حد کعبین و عقبین. در بعضی روایت‌های دیگر این هست که زراع هم الی الشراکین در مورد ذراع هست که تا شراک، شراک ظاهراً بند کفش، برای ذراع یک مقدار بیشتر کأنّ بند کفش

شاگرد: پایین‌تر اگر روی پا باشد

استاد: پایین‌تر می‌شود. اینها یک ضابطه‌های خاصی هست که حکم حکومتی یا حکم واقعی، هر چی می‌خواهد باشد.

شاگرد: کندن چاه هم گفته شده ضرر نزنید، هم فاصله تعیین شده.

استاد: این فاصله که به مستند به لا ضرر نیست.

شاگرد: فاصله مستند نباشد ولی اصل حدیث

استاد: حدیث بحث این است که می‌خواهند. بحث حدیث سر این هست که چجوری با همدیگر کنار بیایند. تعیین حدش است.

شاگرد: اصل اینکه ضرر نزنید هم بر این تعیین حد هست.

استاد: نه، در این نیست که ضرر نزنید. این چیزی که هست اینکه چه مقدار بالایی حق دارد، چه مقدار پایینی حق دارد. می‌گوید تا کعبین بالایی حق دارد، بیشتر از کعبین پایینی حق دارد. ربطی ندارد. دعوا سر این است که این آب را چجوری قسمت کنند.

شاگرد: کلام پیغمبر است. شاید سر اصلش هم دعوا داشته باشند.

استاد: اصلش سر چی‌اش دعوا دارند؟ دارد تعیین می‌کند که تا کعبین

شاگرد: ما که نمی‌گوییم در جوابش، شاید بالایی می‌گفته همه‌اش برای من، پیغمبر فرموده نه تا کعبین

استاد: کعبین چه خصوصیتی دارد؟

شاگرد: کعبین آن مرز منصفانه‌اش است.

استاد: چرا مرز منصفانه‌اش کعبین باشد؟

شاگرد: اگر تا زانو بیاید رفته

استاد: چرا کعبین؟ بحث این است که اینها حدهای مشخص است. کعبینش مثلاً شراکین نیست؟ پیداست لا ضرر نیست. لا ضرر یک حد عقلایی است. اینها حدهای شرعی است.

شاگرد: یک فرمایش شما درست که آن حد از لا ضرر در این در نیامده، ولی این حدی که تعیین شده آن ضابطة لا ضرر و لا ضرار را دارد برقرار می‌کند. یعنی آن مصداق

استاد: نه اینکه ضرر نشود. این موضوع ضرر را ایجاد می‌کند. حق دارد تعیین می‌کند. منهای این ضرر، ما چه می‌دانیم ضرر چی هست، ضرر چی نیست؟ بحث سر این هست که اگر تا کعبین آبی وجود دارد، تا کعبین فقط با بالایی است، ولو متضرر بشود. اولویت دارد. می‌گوید آب تا کعبین برای بالایی است، پایینی متضرر بشود یا نشود.

شاگرد: در چاه هم همین است.

استاد: عیب ندارد به لاضرر مربوط نیست.

شاگرد: اینکه سیراب شد.

استاد: حق سبقش. سیراب شدن کامل نه، سیراب شدنی که الی العقبین هست. کمتر از این لازم نیست چیز کند، بیشتر از این را رها کند.

شاگرد: همین که، حتی تا کعبین هم آب را نگه داشت بعد زمینش سیراب شد باز باید آب را رها کند.

استاد: این حق ندارد دیگر. شارع حقش را این مقدار تعیین کرده. نه به خاطر لا ضرر. چون خود شارع این مقدار تعیین کرده. بحث این است که اگر فقط به مقدار کعبین بود چی؟

شاگرد: آنجا دیگر حقی به آن نمی‌رسد.

استاد: چرا نمی‌رسد؟ روایت دارد همین را تعیین می‌کند. بحث این است که روایت دارد تعیین می‌کند که مقدار کعبینش برای آن بالایی است، بیشتر از آن برای پایینی است.

شاگرد: بالأخره یکی باید سیراب بشود دیگر.

استاد: بحث سیراب شدن نیست، این مقدار را شارع تعیین کرده.

شاگرد: آن روایت منع فضل ماء هم می‌آید. ملک شخصی‌اش برای خودش است.

استاد: نه آنجا ضابطه تعیین نشده، گفته فضل ماء. آنجا ضابطه تعیین نشده. هر مقدار که سیراب بشود آن ممکن است چون ضابطه تعیین نشده، یک امر تعبدی.

شاگرد: طرف سیراب شدنش بسته به عیال و بسته به گوسفندهایی که خود صاحب چاه دارد، بیشتر و کمتر بوده، حضرت نمی‌توانستند مقدار بدهند؟

استاد: نه بحث، حالا می‌شود یا نمی‌شود. بحث چه ربطی به لاضرر دارد.

شاگرد: آنجا شما قضاوتتان این بود هیچ ارتباطی واقعاً ندارد در فضل ماء؟ درست است.

استاد: اتفاقاً آنجا را ممکن است ما یک کسی بگوییم که به لاضرر مستند است. اینجا یک ضابطة شرعی تعیین کرده. اینکه تا کعبین برای من است، ملک طلق من، بیشتر از کعبین هم اصلاً ملک من نیست. ولو احتیاج داشته باشم. به بیشتر از کعبین احتیاج داشته باشم فایده ندارد، کمتر از کعبین احتیاج هم نداشته باشم یعنی حق من است. به لاضرر هم ربطی ندارد. تعیین محدوده‌اش نه بیشتر و نه کمترش به لا ضرر ربطی ندارد. یک ضابطة شرعی است. این روایت اصلاً واضح است که ربطی به لاضرر ندارد. در اینجایی که واضح است ربطی به لاضرر ندارد اگر ذاتاً هم ظهور در ارتباط داشته باشد به نحو اینکه این مصداقی از یک کبرای کلی هست این خصوصیت را می‌فهمیم که این ظهور دیگر مراد نیست.

شاگرد: اگر که ضابطه که می‌خواست تعیین بشود، می‌گفتند تا یک سانت، این را عرفاً می‌توانستیم بگوییم آن کسی که بالا دست است، دارد ضرر می‌کند. اگر ضابطه می‌گفت تا زانو بخواهد آب بیاید عرفاً می‌توانیم بگوییم آن کسی که پایین دست است به او ضرار است. یک بازه‌ای این وسط می‌ماند برای تعیین اینکه آب را تا کجا در نظر بگیریم. قبول دارم آن ضابط از لاضرر در نیامده. تعیینش حق اولویتی بوده که خدا اعمال کرده یا رسول الله اعمال کرده ولی در نهایت این لاضرر و لاضرار کاملاً تناسب دارد اینجا گفته بشود، از این جهت که نه ضرر است و نه ضرار، یک حد.

استاد: آقای سیستانی اشاره می‌فرمایند که این روایت در مصادر عامه و خاصه و روی قضائه صلی الله علیه وآله وسلم فی مشارب النخیل

نخیل تعبیر کرد، نخل هست.

فی مشارب النخل من دون تحققه او تقدم بلا ضرر و لا ضرار فی جملة من مصادر الخاصة والعامة.

مصادر خاصه می‌فرماید از عقبة بن خالد و غیاث بن ابراهیم و حفص بن غیاث هست. اما عامه از جماعتی من جمله عبادة بن صامت که قضایای پیغمبر را نقل کرده از او وارد شده.

این روایت به این لفظ وارد نشده. این مضمون، مضمونی که هست، این مضمون نقل شده، هم در بین خاصه و هم در بین عامه. البته بهتر بود ایشان عامه را که مطرح می‌کردند خود روایت ثعلبة بن مالک را ذکر می‌کردند. چون از خود همین ثعلبة نقلی که وارد شده، نقلی هست که بدون تعقیب و بدون همراه آوردن لا ضرر و لا ضرار نقل شده.

این روایت در اسد الغابة در ذیل ترجمة ثعلبة بن ابی مالک اینجا دارد روی محمد بن اسحاق عن ابی مالک، مالک بن ثعلبة بن ابی مالک عن ابیه عن نبی صلی الله علیه وآله وسلم عطاه اهل مهذور فقضی

مهزور به تقدیم «ز» بر «ر» وادی بنی قریضه بوده در مدینه که خیلی سیل‌خیز بوده و خیلی وقت‌ها هم از آنجا سیل ایجاد می‌شده. مهزور با «ه» دو چشم. «ر ز»

این کلمه را مرحوم صدوق که در فقیه آورده در ذیلش همین روایت‌های بحث را که آورده، می‌گوید که حدثنی من اصدق برقهه من اهل مدینة که این مهزور است به تقدیم «ز» بر «ر» ولی از شیخنا محمد بن حسن بن احمد بن ولید شنیدم که مهروز است و لغت فارسی هست از مادة هرز گرفته شده. آب هرز، ایشان اینجوری چیز کرده.

در کتاب‌های جغرافیای مهزور ضبط شده. مهروز می‌گوید سوق بالمدینة. بازار مدینه بوده، مهزور وادی بنی قریضه۱۷:۲۰ بوده، آن که در این روایت هست، نقلیات هست تقدیم «ز» بر «ر».

شاگرد: وادی مهزور داریم در بعضی از روایات؟ مگر وادی چجور می‌شود هرز آب؟

استاد: وادی بوده که در آن هرز آب بوده. وادی که به اعتبار اینکه هرز آب در آن جمع می‌شده اسم وادی را مهروز گذاشته بودند. خیلی خوش ذوقی است در اینکه اینجوری چیز کردند، آدم پیداست خوش ذوقی است ولی به هر حال لغت.

به تناسب یک چیزی عرض بکنم، این خیلی خوش ذوقی و قشنگ است. یکی دکتر شریعتی دارد، یک بنده خدایی خیال می‌کرد که این شوخی تحقیق جدی است. ولی شوخی دارد. می‌گفت این ناکثین و قاسطین و مارقین، این معرّب است. ناکثین که همان ناکسان است. قاسطین این رباخوارهایی هست که قسط می‌گیرند، این قصه برای قبل از انقلاب است که مرغ خیلی ارزش داشته، مارقین هم مرغ خورهاست.

یک جایی دیدم یک آقایی از علما می‌گفت که دکتر شریعتی در ناکثین یک تحقیق خوبی دارد می‌گوید ناکثین معرب ناکس‌های فارسی هست و به عنوان تحقیق دکتر شریعتی نقل می‌کرد آن هم پذیرفته بوده و پسندیده بود.

شاگرد: یک خبرگزاری خارجی یک خبر طنزی منتشر کرده بود، یکی از خبرگزاری‌های داخلی جدی تلقی کرد با یک آب و تابی منتشر کرد، آبروریزی شد.

استاد: مرحوم محمد بن حسن بن ولید نخواسته شوخی بکند، جدی گفته، ولی خوش ذوقی خوبی هست. اصلاً بسیاری از ارتباطات چیزی که هست، حدس و گمان‌هایی هست که لغات دخیل قرآن که جِفری دارد، خیلی از این چیزهاست، همین ذوقی، یک مقدار ذوقیاتی است که براساس یک سری اصول لغت‌شناسانه استوار هست که ممکن است درست باشد، ممکن است غلط باشد، امثال اینها، مثلاً لا جناح را می‌گویند معرب لا گناه است. جناح همان گناه است. در لغت ؟؟؟ ۲۰:۰۵ عرب جناح را از مادة جنح به معنای میل که جنح را هم می‌گویند جنح به معنای میل حق الی الباطل، یک جورهای زورهای بی‌خود به یک معنا می‌زنند. اینکه جناح معرب گناه باشد خیلی طبیعی‌تر هست با آن زور زدن‌هایی که در مورد معنا کردن آنها می‌کنند و امثال اینها.

یا مثلاً کلمة موسی معرب موش هست. مو همان ماء است، «ش» یعنی گرفته شده. از آب گرفته شده. لقب حضرت موسی است. به اعتبار اینکه از آب گرفته شده از اوّل اسمش عنوان از آب گرفته شده دانسته شده و این تعبیر موشِ که عبری‌اش موش هست، عربی که آمده «ش» تبدیل به «س» می‌شود و تغییراتی گاهی اوقات در واژه‌ها به کار می‌رود.

روی محمد بن اسحاق عن ابی مالک بن ثعلبة بن ابی مالک عن ابیه عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم عطاه اهل مهزور فقضی أنّ الماء اذا بلغ الکعبین لم یحبس الأعلی

تا کعبین حق دارد، بیشتر از آن دیگر باید رها کند پایین‌تر برود.

بعضی‌هایش عن ثعلبة بن ابی مالک همین روایت که آقای سیستانی نقل کردند از طریقی نقل می‌کند که لا ضرر ولا ضرار دارد.

در این نقل هیچ لا ضرر ولا ضرار ندارد.

خود نقل ثعلبة بن ابی مالک در بعضی جاها اشتباهی در نقلش شده. دو جور اشتباه در نقل این وجود دارد. یکی در یک نقل به نحو مرسل ذکر شده.

در یک نقلش در ذیل ترجمة ابو ثعلبة بن انصاری در استیعاب و اسد الغابة دارد که ابو ثعلبة الانصاری له صحبة وروایة حدیثه عند حماد بن سلمة عن محمد بن اسحاق عن مالک بن ابی ثعلبة عن ابیه عن رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم قضی فی وادی مهزور أنّ الماء یحبس عند الکعبین ثم یرسل لا یمنع[[1]](#footnote-1) علی الاسفل.

استیعاب، جلد ۴، صفحة ۱۰۶۱۷، رقم ۲۰۸۸۴

در اسد الغابة جلد ۵، صفحة ۴۳ هم همین نقل شده که راوی این می‌شود ابوثعلبة.

مالک بن ابی ثعلبة عن ابیه

که ابیه می‌شود ابی ثعلبة.

در حاشیه اشاره می‌کند از اصابه که این غلط است. سند را خواندم، ابی مالک بن ثعلبة بن مالک بوده عن ابیه. ابیه ابی مالک رفته روی،

ابیه برای ابی مالک بوده به ثعلبة قرار گرفته، شده مالک بن ابی ثعلبة. ابی مالک بن ابی ثعلبة. یک قدری تقریب و تأخیری درش رخ داده.

آنجا هم هیچ لا ضرر ولا ضرار در آن نقل نیست.

در ذیل ترجمة یک کسی به نام مالک بن ابی ثعلبه هم در اسد الغابة همین را نقل کرده. جلد ۴، صفحة ۲۴۱. لا ضرر ولا ضرار هم ندارد. گفته که حدیث مرسل است. مالک بن ابی ثعلبة که علاوه بر اینکه مرسل هست، غلط هم هست.

ابی مالک بن ابی ثعلبة عن ابیه بوده. اینجور که این می‌خواهند نقل کنند.

یا ثعلبة بن ابی مالک باید بشود. این مالک بن ابی ثعلبة با ابی مالک بن ثعلبة عن ابیه باشد.

علی ای تقدیر در نقلیاتی که اهل تسنن دارد این نقلیات همه‌شان از ثعلبة، با آن اختلافات عبارتی که وجود دارد، با لا ضرر و لاضرار کنار آن ذکر نکرده.

عبادة بن صامت هم که لا ضرر ولا ضرار را آورده کنار این ندارد، یک جای دیگر دارد، فاصله دارد با این بخش و آن لا ضرر و لا ضرار که وارد شده. اینها دو تا قضای مختلفی بودند که کنار هم قرار گرفتند.

این نقل‌های خاصه‌ای هم که هست نقل سیل وادی مهزور است. مشارب النخیل در آن نیست. ظاهراً اینها همه یکی است. ولو در مورد سیل وادی مهزور، ولی اینها گویا یک حکم عام فهمیدند که اصلاً قانون در مورد حکم عام در مشارب نخل این هست که تا کعبین برای بالایی، برای بقیه چیز هست. یک حکم عام فهمیدند و مشارب نخل تبدیل شده.

علی ای تقدیر در نقل‌های چیزی هست که آقای سیستانی هم اشاره می‌کنند، کافی جلد ۵، صفحة ۲۷۸ یک بابی هست. در ذیل باب بیع الماء همان بابی که قبلاً هم داشتیم، ۴ تا روایت هست که مربوط به این بحث ماست. از روایت سوم تا ششم.

که روایت اوّلش این است من سریع

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد و علی بن ابراهیم عن ابیه جمیعاً عن ابن ابی عمیر. سند تحویلی است.

محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن ابی عمیر یک طریق است

علی بن ابراهیم عن ابیه عن ابن ابی عمیر طریق دوم است.

عن الحکم بن ایمن عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله علیه السلام قال سمعته یقول قضی رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم فی سیل وادی مهزور عن یحبس الاعلی علی الاسفل للنخل الی الکعبین و للزرع الی الشراکین ثم یرسل الماء الی اسفل من ذلک للزرع الی الشراک وللنخل الی الکعب ثم یرسل الماء الی الافضل من ذلک قال ابن ابی عمیر و مهزور موضع وادٍ

یک وادی هست که مهزور است.

روایت دوم: محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن محمد بن یحیی عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله علیه السلام

یک توضیح سریعی بدهم: ما سه تا محمد بن یحیی معروف داریم. یک محمد بن یحیی اوّل سند کافی است که محمد بن یحیی عطار است. یک محمد بن یحیی یکی مانده به راوی از امام صادق. راوی از روات امام صادق است که آن محمد بن یحیی خزاز است.

یک محمد بن یحیی داریم که از روات امام صادق است، محمد بن یحیی خثعمی ۲۸:۳۰ است.

اینجا محمد بن یحیی خزاز است. اوّلی که عطار است، دومی که از غیاث بن ابراهیم نقل می‌کند محمد بن یحیی خزاز است.

عن غیاث بن ابراهیم عن ابی عبدالله علیه السلام

بحث سندی خیلی دارد، چون خیلی نمی‌خواهیم واردش بشویم، وارد بحث سندی نمی‌شویم.

قال قضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی سیل وادی مهزور عن یحبس الاعلی علی الاسفل للنخل الی الکعبین و للزرع الی الشراکین.

اعلی حق دارد که حبس کند بر اسفل و آب را ندهد تا کعبین. بعد از آن دیگر حق منع ندارد.

و للزرع الی الشراکین.

در پاورقی یک مطلبی در مرآة العقول نقل کرده.

الظاهر أن المراد بالکعب هنا اصل الساق لا قبة القدم لأنّها موضع الشراک فلا یحصل الفرق

شاگرد: مچ نگرفته، اینجا برآمدگی یک دفعه دچار مشکل شده.

استاد: فلا یحصل لعلّه ان هذا الی تنافی بین الخبرین کما فهمه لا

خبرین کدام است؟

شاگرد: معطوف و معطوف علیه شاید منظور باشد؟

استاد: بین الخبرین؟

کما فی الفقیه بعد ذکر الخبر للزرع الی الشراکین وللنخل الی الساقین

شاگرد: آنجا برعکس شده، نخل و زرع جابجا شده

استاد: آنجا نه، یک جا ساقین هست، می‌گوید بین ساقین و کعبین اختلافی نیست.

لا تنافی بین الخبرین

شاگرد: اصل الساق

استاد: روایت سوم: عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد عن علی بن اسباط عن علی بن شجرة عن حفص بن غیاث عن ابی عبدالله علیه السلام قال قضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی سیل وادی مهزور للنخل الی الکعبین وللاهل الزرع الی الشراکین

روایت بعدی: همین روایت عقبة بن خالد هست با همین سند معروف ما:

قضی رسول الله فی شرب النخل

این یکی عقبة بن خالد شبیه آن روایت است. کلمة وادی مهزور دیگر در آن ندارد. ولی بقیه‌اش کلمة وادی مهزور دارد.

قضی رسول الله فی شرب النخل بالسیل أنّ الأعلی یشرب قبل الاسفل ویترک من الماء الی الکعبین ثم یصرح۳۱:۵۳ الما الی الاسفل الذی کذلک حتی تنقضی الهوائد و ینفی الماء

که عبارت‌هایش هم خیلی شبیه آن است. تنقضی الهوائد، یفنی الماء، اینهایش هم

عین عبارت‌های عباده را اینجا ندارم ولی نمی‌دانم دقیقاً عبارت عبادة عین این هست یا نه.

ولی غرضم این نکتة قضیه هست که بعید نیست اصلش همان وادی مهزور بوده، از آن یک نوع الغای خصوصیت فهمیده شده، حکم عام فهمیده شده بوده. امام صادق علیه السلام این را یک حکم عام قرار دادند.

یک نکته‌ای عرض بکنم، روایت حفص بن غیاث در مصادر عامه هم وارد شده. به این تعبیر. من حالا فرصت نکردم مصادر مختلف عامه را نگاه کنم. در سیره و جغرافیا و این برنامه‌ها که مرکز کامپیوتری داشت نگاه می‌کردم.

در تاریخ مدینة المنورة ابن شبّه، جلد ۱، صفحة ۱۷۱ این هست: قال و حدثنا یحیی، قال حدثنا حفص عن جعفر عن ابیه قال قضی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم فی صید لمهزور أنّ لاهل النخل الی العقبین و لأهل الزرع الی الشراکین ثم یرسلون الی من هو اسفل منهم.

در فتوح البلدان این را که نقل کرده، این روایت را مشخص کرد. یحیی بن آدم، بعد حفص هم حفص بن غیاث، جعفر هم جعفر بن محمد.

فتوح البلدان صفحة ۲۰.

علی القاعده باید کتاب‌های حدیثی‌شان هم باشد.

می‌گویم من فرصت نکردم مراجعه کنم.

این روایت در تهذیب هم وارد شده. تهذیب جلد ۷، صفحة ۱۴۰، حدیث ۶۱۹ که پیداست از کافی گرفته شده. به همین ترتیب کافی روایت‌هایش هست. روایت‌هایش برای کافی است. از روایت قبلی‌اش این روایت غیاث بن ابراهیم. دو تا غیاث بن ابراهیم و عقبة بن خالد و اینها را آورده و در یکی‌اش تصریح به محمد بن یعقوب می‌کند، بقیه‌اش تصریح ندارد و مشخص است که از کافی گرفته شده است.

بحث تمام است. بحث بعدی خود حدیث لا ضرر ولا ضرار لفظش به چه شکلی است؟ آیا فی الاسلام دارد؟

شاگرد: اینجا جا ندارد آن روایتی که شما آوردید، آقای سیستانی نیاورده بود؟

استاد: آنها را ایشان بعداً وارد این بحث شدند آنجا عرض می‌کنم.

در ضمن بحث‌های آینده یک جا لیست روات مختلف این نقل‌ها را آوردند. ما در ذیل آنجا آن چیز. اجمالاً عرض بکنم که، تقریباً چیز قابل توجهی غیر از آنکه آقای سیستانی هست نیست. یک خورده ریزهای خیلی خورده ریزهایی وجود دارد که بعداً خورده ریزها را عرض می‌کنم.

شاگرد: حسب ما یضرّه بود

استاد: آن یک بحث دیگر است. آقای سیستانی آن روایت‌هایی که خود لا ضرر ولا ضرار را آورده باشد آنها را مورد بحث هست. ولی روایت‌هایی که یک نوع تطبیق لا ضرر ولا ضرار باشد آنها را در مقام نبودند. آنها داریم. مناسب است که آن مجموعاً در همینجا آورده بشود.

شاگرد: از ریشه ضرر دارد

استاد: آن بله. روایت‌هایی که در آن ریشة ضرر و ضرار و امثال اینها را ملاحظه بفرمایید. هم برای فهم معنای لا ضرر ولا ضرار لازم است. چون برای بحث‌های آینده یکی از بحث‌های مهم این است که ضرر یعنی چی اصلاً؟ ضرار یعنی چی؟ بیشترین نکته مراجعه به روایات و موارد استعمال هست که از آنها می‌شود این مطلب را فهمید. در ضمن هم مواردی که می‌شود به عنوان تطبیق این قاعده تلقی‌اش کرد ولو اینکه اشارة به یک کبرای کلی در آن به نحوی که بتوانیم روشن بگوییم که اشاره به روایت هست نشده باشد آنها را هم می‌توانیم مراجعه بفرماییم.

وصلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله محمد

[پایان]

1. اینجا إلا دارد، «إلا» باید زائد باشد [↑](#footnote-ref-1)